

English title: Introduction to Iranian Edition of Marx's
Humanist Essays

6198

مقدمه رایا دونایفسکایا بر جاب فارسی دستنویستهای اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ مارکس

از آنجا که هیچ چیز برانگیزاننده تر از مخاطب قرار دادن انقلابیون يك انقلاب در حال جریان نیست، بسیار مقتدرم که در سال ۱۹۸۰ چنین امکانی بیابم تا دستنویستهای اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ مارکس را که يك جهان کاملاً نوین اندیشه و انقلاب را کشور - آنچه را که او "يك هومانيسم نوین" نام نهاد - معرفی نماید. يک ربع قرن پیش هنگامیکه من برای اولین بار توانستم این رساله‌های هومانيستی را در ضمیمه اثرم - مارکسیسم و آزادی - منتشر سازم، هدف بود با انقلاب مجارستان علیه توتالیتاریا - نيسم روسیه‌ای که خود را کمونيسم میخواند - از اینرو هم آزياتين، از درون يك انقلاب بالفعل پرولتاریایی و هم از تئوری، يك چیز که امروز باشد بر این رسالات که در قفسه‌های غبارگرفته آرشیوها مانده و هیچگاه بعمل گرفته نشده بودند پرتوافکن شد. از آنجا که امروز آنچه جهان معاصر بیش از همه بدان نیازمند است وحدت فلسفه‌رهای مارکس با يك انقلاب تمام و کمال میباشد، باید آنچه را که مارکس در عظیمترین اثر تئوریکش - سرمایه - بهنگام اعلام "قدرت انسانی سرانجام خویش است" نگذر نظر داشت و مقصود او از بیان اینکه "کمونيسم در چنین صورتی هدف انکشاف بشریت، شکل جامعه انسانی نبوده" و آنچه که هدف است آفرینش روابط کاملاً نوین و طبقه انسانی میباشد، عبارتی که در همان اولین تحلیل ماتریالیستی تاریخی این رساله ۱۸۴۴ پدیدار میگردد را مجدداً مورد بررسی قرار دهیم.

بهنگام برخورد با رسالات "مالکیت خصوصی و کمونيسم" و "مقدمه دیالکتیک هگل" سمجیز بطور عمیق و جلیب نظر میکنم. ابتدا و قبل از همه تحلیل ازگسار - و این چیز است که مارکس را از تمام سوسیالیستها و کمونيستهای زمانش و زمان ما منکف میکند - است که بسیار فراتر از سامانه اقتصادی جامعه رفته و به روابط بالفعل انسانی میرسد. ثانیاً، مارکس نه باجداسازی بلکه با متحد کردن تفکر و وجود، نه فقط هگل بلکه همچنین آن "کمونيسم کابلاستدل و تهی منزی که شخصیت انسان را تماماً نفی میکند" را سروری با استوار میکند. ثالثاً و بیش از همه، برداشت مارکس از کارهای باشد بد انمعنی که این خلایق کار کمونيسم را که تمام روابط کهن را ازین بران میکند. چه کاپیتالیسم تسلط بر کار را از طریق تسلط و چه از طریق کنترل بر ابزار تولید بدست آورد، آنچه را که مارکس بر آن تمرکز میکند اینست که "هر" تسلطی بر کار دیگران "نه تنها اثباتگر طبیعت استثمارگرانه سرمایه‌داری بلکه همچنین ماهیت و از کونه آن است. جهت تأکید بیشتر بر این ماهیت و از کونه، مارکس میگوید که کل سرمایه‌داری میتواند در يك جمله خلاصه گردد: "کار موده، کار زنده را به زیر سلطه میکشد". این رابطه طبقاتی، کارگر زنده را به "زائده ماشين" استحاله میدهد. وی این امر را در رساله‌های هومانيستی اش چنین بیان میکند:

"مالکیت خصوصی آنچنان ما را احق و تنگ نظر کرد... که بجای تمام حواس جسمی و روحی، حس تسلط که بمنزله الیناسیون صرف تمام این حواس است را جایگزین کرده... بنابراین رفع مالکیت خصوصی بمنزله آزاد کردن کامل تمام حواس و تعلقات انسانی است."

در اینجا است که مارکس جهت اطمینان خاطر از اینکه کسی به این نتیجه‌گیری نجهد که پس‌الغای مالکیت خصوصی، يك جامعه نوین می‌آفریند، استقرار شکل دیگری از مالکیت - دولتی - بجای مالکیت خصوصی را بعنوان راه حل مسئله استثمار رد می‌کند. هم از اینروست که او "کمونيسم مبتدل و تهی مغز" را رد کرده و در عرض برود مسئله دیگر تأکید میورزد: ۱ - روابط انسانی حقیقتاً نوین، "هومانيسم نوین" بجای کمونيسم؛ ۲ - تمامیت امر ریشه‌کن سازی روابط قدیم بطوریکه آهنگ درگاه انقلاب اجتماعی سالغای کهنه و آفرینش نو - سیر کامل خود را طی کند.

بگذرید جهت درک کامل ماتریالیسم تاریخی مارکس که بنیاد آن در این رساله‌های هومانيستی ریخته شد، بتاريخ زمان مارکس و نیز زمان حال رجوع کنیم. آنچه قبل از هر چیز مشاهده میکنیم اینست که مارکس هنگام باعریزی بنیاد ماتریالیسم تاریخی همچنین در حال آفرینش تئوری انقلاب پرولتاریائی، دیالکتیک رهای بود. بزرگترین کشف مارکس - درک او از کار که نشان داد کارگر نه تنها نیرو بلکه شعور انقلاب است - بد انمعنی بود که پرولتاریا بمنزله "سوزده" است، سوزده‌ای جهانی که تنها محصول تاریخ نیست بلکه شکل دهنده آن، نافی و الغای کننده واقعیت استثمارگرانه است. پرولتاریای استثمار شده، استحاله دهنده

واقعیت است. در اینجا است که مارکس هسته دیالکتیک عکس، یعنی "دیالکتیک سلطنت بشا به اصل متحرک و خلاق" را مشاهده نمود. مارکس ادامه میدهد که در فنولوژی زمین (۱) عکس، در واقع حرکت تاریخ "نهفته است. پوسته اسرار آمیزی که ممکن بر روی آن کشیده بود می بایستی بکناری نهاده شود. اما مارکس با ابتکار نه تنها به فلسفه پشت نکرد بلکه انقلاب در فلسفه عکس را به فلسفه انقلاب استحاله بخشید. بخاطر همین، مارکس بر آن بود که "هومانیسم، خود را هم از ایده آلیسم و هم از ماتریالیسم جدا میکند و در ضمن حال حقیقت متحد کننده آید و بوده... (و) قادر به درک عمل تاریخ جهانی است."

"درک عمل تاریخ جهانی" بدین معنی بود که او می بایستی افکار مکرر "انقلاب مداوم" باشد زیرا او دید که هر روزی از آن که در انقلابات ۱۸۴۸ یک توده ها بر فئودالیسم پیروز شد، بلافاصله علیه پرولتاریا برخید. و بیگانگی که او عزیزترین انقلاب زمانش کمون پاریس ۱۸۷۱ را مشاهده کرد و دید که توده ها سرنویشت را در دستهای خود گرفته اند، آن ناسود و لذت آفرین، شکل سیاسی بالاخره کشف شده ای که تحت آن رهائی اقتصادی پرولتاریا را با انجام رساند "اعلام میکند. همانطور که مارکس بیانش کرد: "ما میباید بخصوص از تجدید استقرار جامعه بشا به یک تحریف که در مقابل فرد قرار دارد برهیزیم فرد بمنزله هستی اجتماعی است."

مارکس مسئله "انقلاب مداوم" را نه فقط برای زمان خود بلکه بمنزله راجحی از همه انقلابات ناتمام مطرح کرد. هیچ نسلی نمیتواند اینرا بهتر از نسل ما بپذیرد. نسلی که هم با استحاله هر انقلاب به ضد خود - همانگونه که اولین دولت کارگری ای که از انقلاب روسیه سربر کشید به قول سرمایه داری دولتی امروز بدل گردید - و هم توسط انقلابات کنونی که هنوز به اکل نرسیده سقط میشوند، دچار مصیبت شده است.

مسئله در این است که بعد از اولین عمل انقلاب چه چیز رخ میدهد؟ آیا کسب قدرت تضمین کننده یک جامعه بی طبقه و یا فقط برورگراسی یک طبقه نوین است؟ نسل ما که ظهور جهان سوم گام جدیدی را از درون مبارزه علیه امپریالیسم غرب (بیش از همه امپریالیسم آمریکا) در آمریکای لاتین و افریقا، در خاور میانه و آسیا مشاهده کرده، نیازمند طرح این خواست است که درک عمل تاریخ جهانی "مفهوم بیان صریح آزادی کامل میباشد.

در اینجا نیز مارکس میتواند روشنگر و پایه ما باشد، چرا که او آشکارا نشان داد که ریشه کن کردن کهنه و آفرینش نو بایستی جقدر همجانبانه باشد. اوه بنیادی ترین همه روابط انسانی، یعنی رابطه زن و مرد برداخت. مادر آن علت مقابله مارکس را هم با مالکیت خصوصی و هم با "کمونیسم مبتدل" مشاهده میکنیم.

"انحطاط بی پایانی که در آن انسان برای شخص خودش وجود دارد، از طریق رابطه اش با زن بعنوان خدمتکار و طعمه و نوع همگانی، آشکار میگردد. چرا که راز رابطه انسان با انسان بیان خود را به - کونه ای صریح، قاطع بساز و آشکار در رابطه مرد با زن می یابد و از این طریق رابطه بلا واسطه و طبیعی بین دو جنس، رابطه بلا فصل، طبیعی و لازم انسان با انسان، رابطه مرد با زن میباشد."

"هریک از روابط انسانی با جهان - دیدن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن، حس کردن، فکر کردن، ادراک نمودن، تجربه کردن، فعالیت کردن، اشتیاق، داشتن، عشق ورزیدن "آشکارا می بایستی برابری صرف که دست آورد مورد احتیاج اولین است ولی هنوز تجدید سازمانده ای کامل روابط انسانی نیست را پشت سر نهد. الغا، کهنه فقط در حکم اولین واسطه است. " تنها بوسیله مرتفع کردن این واسطه... هومانیسم مثبت که از خود شروع میکند بر خواهد خاست."

در حین دنبال کردن دید مارکس نسبت به آزادی همجانبانه، میتوان دید که فلسفه انقلاب مارکس تا چه حد به روی تکنولوژی اعتماد می یابد. مدتها قبل از اینکه اتم تقسیم شود و از آن نه بزرگترین نیروی مولد بلکه مخرب ترین بمبهای اتمی، هیدروژنی و نوترونی حاصل گردد، مارکس در این رسالات نوشت: "داشتن یک مینا برای زندگی و یکی دیگر برای علم، یک دروغ کبی است". هیروشیما نشان داد که گنبد جدا کردن شعور برای وجود از شعور برای انکشاف علمی به چه فاجعه ای میتواند بدل گردد. اکنون با در گرفتن جنبش جهانی بر علیه پایگاههای اتمی، یکبار دیگر مشاهده میکنیم که مطالعه و نگارگری عملی قلمرو نوین فکری مارکس جقدر قوی و فوری است. همانطور که شاعر بزرگ انگلیسی، ویلیام بلاک بیانش کرد، هیچ چیز اسارت بارتر از "ذهنی زنجیر شده" نیست. یکبار برای همیشه به این زنجیر شدگی پایان بخشیم.

در تلاش جهت جنبش مانیفستی برای آزادی کامل است که من، بعنوان یک مارکسیست هومانیست، هستنی خود را با انقلابیون ایران ابراز میدارم چرا که ما همه در طلب یک انترناسیونالیسم نوین هستیم. مبارزه ادامه دارد.

— رایسا دونسا بفسکیا —
— نوامبر ۱۹۸۰، دپورتیم میشکان